

در دالان خانه امیربهادر به شاه داده شد (۱). شاه در اول ورودش به خانه امیربهادر که روی سندلی نشست دو عریضه را از پاکت بیرون آورده بنا کرد بخواندن. مضمون هر دو قریب به این مضمون بود :

ای کسی که تاج سلطنت را بر سر تو گذارده و عصای سلطنت را به دست تو داده !  
بترس از وقتی که تاج را از سر تو و عصا را از دست بگیریم الخ .  
از ملاحظه این دو کاغذ شاه درهم رفته و متفکر شد ، در آن روز يك کاغذ از انجمن مخفی به شاه نوشته شد و دیگری را هم صحاف باشی نوشته بود .

در این اثناء پیشخدمت وارد شده عرض کرد: اعلیحضرتا در شهر بلوایی بزرگ برپا شده بازارها را بسته و مردم خیال شورش دارند. شاه سبب را استفسار کرد. جواب داد که: سبب توقف امنای آقایان است در منزل اتابک که مردم گمان کرده اند آنها را مجبوراً نگاهداشته اند و خیال تبعید و نفی آنها را دارند. درباریان آنچه سعی کردند که بلکه شاه اذن داده به قوه جبریه مردم را ساکت کنند شاه اذن نداد بلکه بیشتر باعث خیال و اهمه شاه شد ، در این بین سوارهای دولتی حاضر شدند و شاه به طرف ارك حرکت فرمود .

در بین راه زنهای اطراف کالسکه سلطنتی را گرفته به فریاد بلند و گریه و زاری می گفتند : ما آقایان و پیشوایان دین را می خواهیم! ما مسلمانیم و حکم آقایان را واجب الاطاعه می دانیم ! عهد ما را آقایان بسته اند، خانه های ما را آقایان اجاره می داده اند. مجعلاً تمام امور

شعار دادن  
زنها در اطراف  
کالسکه سلطنتی

ما در دست آقایان بوده و هست . چطور راضی شویم علما را نفی بلد و تبعید نمایند. ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان را احترام کنند . ای پادشاه مسلمان علمای اسلام را ذلیل و خوار نخواهید . ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند شست کرور ملت ایران به حکم این آقایان جهاد می کنند (در این مقام نگارنده تاریخ می نویسد مرحوم مظفرالدین شاه اگر عاقبت اندیش بود می توانست جواب بگوید ای رعیت من هر گاه دولتی بخواهد با دولت ایران شود اول قلوب شما را از علماء متنفر می سازد که شما به دست خود یکی را در میدان بدار بکشید و یکی را در خانه خودش در حالتیکه روی سجاده نشسته با تیر موزر بکشید و دیگری را خانه نشین و دیگری را مطرود و مردود کنید. حاصل آن که اول علماء و رؤساء دین شما را به دست خودتان تلف و معدوم می کند.) باری شاه وارد ارك شد ، وزیر دربار (یعنی امیربهادر) و حاجب الدوله آمدند ، در بازار آنچه سعی کردند بلکه

۱- رسم عریضه دادن به شاه این طور بود که متظلم، نظام و عرض خود را در کاغذی نوشته در معبرشاه می ایستاد هر وقت شاه می رسید کاغذ را بادت بلند می کرد يك دفعه فراشها با چوب می دوییدند به طرف متظلم آن وقت یا پادشاه و یا صدراعظم و یا حاجب الدوله صدا می کردند متعرض عارض نشوید و يك نفر پیشخدمت می آمد عریضه را می گرفت اترشاه دیده بود که می گرفت و الا به دست شاه نمی رسید و جواب داده نمی شد .

مردم را ساکت کنند و آرام دهند ، بلکه بازارها بسته نشود فایده نکرد ، بلکه مردم در مقام طرفیت بر آمده از بدگفتن و فحش دادن مضایقه نکردند . حتی آن که در تیمچه حاجب الدوله یکی از سادات اخوی که مسمی به آقا سید ابراهیم بود با امیر بهادر و حاجب الدوله طرف شد که عین الدوله آقایان را گرفته و خیال تبعید دارد ما مسلمان باشیم و آقایان در این هوای سرد زمستان در حضرت عبدالعظیم گرفتار صدمه و اذیت شماها باشند . مجعلا بازارها و سراها تماماً بسته شد ، علاء الدوله حاکم طهران در خیابانها می گذشت که دکانهای خیابانها بسته نشود که در خیابان جیباخانه نزدیک سبزه میدان رسید به حجره آقا سید ابوالقاسم - مذهب دید آقا سید حسن معروف به سید صاحب الزمانی با چند نفری در آنجا مشغول مذاکره می باشند . حکم کرد سید بیچاره را از حجره بیرون کشید و گفت : ای سید مفسد آخر کار خودت را کردی و چوب دست خود را به سر و صورت سید کوفتن گرفت ، بیچاره سید محترم را مشلق و مضروب نمود . دکاکین خیابان هم از این سوء تدبیر علاء الدوله بسته شد . خبر به اعلیحضرت پادشاه رسید به عین الدوله فرمود : البته مقاصد آقایان را اجراء دارید و آنها را تا فردا باید بیاورید به شهر و الا من خودم می روم و آنها را می آورم . اگر چه عین الدوله فرمایش شاه را اطاعت نمود و تلفون کرد به حضرت عبدالعظیم که شاه مقاصد و مستدعیات آقایان را بر آورده نمود ولی مردم مطمئن نشدند دکانهها بسته و شهر به حالت بلوا باقی ماند . عده ای از کسبه هم روانه حضرت عبدالعظیم شدند در واقع حضرت عبدالعظیم و طهران یکپارچه آه و فریاد و متصل بهم گردیده . شب جمعه بنده نگارنده و معین العلماء آقا سید جمال الدین را به خانه خودش برده و شب را با او بسر برده صبح زود درشکه سوار و روانه حضرت عبدالعظیم شده در بین راه مردم عوام سید را دیده به طرف درشکه سید ریخته دست و پای آقا را می بوسیدند و صدا به سلام و صلوات بلند می کردند و این عبارت را می گفتند « بردشمن سادات لعنت »

با این حالت هجوم مردم ، رسیدن سید به زاویه مقدسه مشکل بود . لذا به درشکه چپی سفارش کردیم درشکه را نگاه ندارد . درشکه چپی شلاق کش اسبهای درشکه را به حرکت آورده ؛ رسیدیم دم دروازه حضرت عبدالعظیم ، از آنجا دیگر عبور و مرور سواره ممکن نبود . لذا سید جمال الدین از درشکه پیاده شده تا مردم را چشم به او افتاد دور او را گرفته و او را به حالت صلوات و اجماع به صحن مقدس رسانیده اطراف سید را جمعی گرفته بودند که از صدمه و هجوم مردم سید تلف نشود . آقایان اهل منبر که دیدند سید وارد شد و با بودن او شاید منبر امروز از دستشان برود و زحمات آنها به هدر رود خصوص سید اکبر شاه و آقا شیخ مهدی و حاج شیخ محمد که این سه نفر در این چند روزه خیلی زحمت کشیده بودند لذا مذکور داشتند که ظهور سید صلاح نیست و باید مثل سابق مخفی باشد . در این بین جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید و به نگارنده به حالت تغیر فرمود : من به عین الدوله قول داده بودم که سید

ظاهر نشود و منبر نرود چرا او را آوردید؟ نگارنده در جواب گفت: جناب آقا شما قول دادید بنده که قول ندادم بودم وانگهی اگر بنا شد شما شهر بروید پس آقا سید جمال‌الدین هم باید ظاهر شود .

بالجمله ، آقایان سید بیچاره را بردند در خانه اعتمادالتولیه مخفی کردند . چون هم سید متغیر بلکه خائف شده بود وهم جمعی به صدا درآمده بودند لذا جناب آقا میرزا مصطفی آشتیانی به بنده گفت ما هر چه بگوئیم آقا سید جمال باید مخفی باشد شما نشنوید و با هم می‌رویم شهر! من تا کار آقا را اصلاح نکنم دست بر نمی‌دارم. پس از این اطمینان سید راحت شده ولی در خانه اعتمادالتولیه يك دو ساعتی توقف نمود .

بالجمله صبح جمعه شانزدهم ذی‌القعدة الحرام سال ۱۳۲۳ هجری که مطابق است با دوازدهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی بنای آقایان بر مراجعت به شهر تهران شد و زمان تحصن یکماه گردید . پروفیسور براون در تاریخ خود می‌نویسد: مدت تحصن دو ماه طول کشید و این اشتباه و سهو است چه مدت تحصن يك ماه بود که سی روز باشد زیرا که پنجشنبه ۱۷ شوال از تهران هجرت نمودند و جمعه شانزدهم ذی‌القعدة الحرام مراجعت به دارالخلافه طهران نمودند .

و نیز در ترجمه تاریخ آبی که می‌نویسد در آخر ماه ژانویه مطابق با اواسط ماه ذی‌الحجه ۱۳۲۳ بود غلط است . چه مراجعت آقایان از زاویه مقدسه در دوازدهم ژانویه و مطابق با اواسط ماه ذی‌القعدة است (۱) .

باری روز جمعه شانزدهم امیر بهادر که وزیر دربار بود با اقبال‌الدوله و نصر السلطنه (۲) و شمس‌الملک که آن روز میرآخور بلکه جمله‌الملک بود و امیرخان سردار که حاکم زاویه مقدسه بود و بعضی دیگر از رجال دولت مأمور شدند بحرکت دادن آقایان . بازارهای طهران عموماً تعطیل و بسته شد . کالسکه‌های دولتی و درشکه‌ها با یدکهای متعدده حاضر شده درشکه‌های کرایه‌ای را هم برحسب تلفون امیرخان سردار از طهران احضار نمودند . از طرف بزرگان طهران نیز درشکه‌ها و کالسکه‌های بسیار حاضر شده خط آهن را هم در امروز مجانی کردند (۳) حرم و مسجد و صحن و دو مدرسه و صحن امامزاده حمزه و بازار حتی

(۱) رسم نگارنده نیست که غلط و اشتباه دیگران را اظهار کنم لکن چون يك زمانی باعث اشتباه خواهد شد و شاید خواننده نسبت سهو و غلط را به نگارنده بدهد به این جهت توضیح و اظهار داشتیم که تاریخ خارجه را در این خصوص اعتباری نیست و یا مترجمین به اشتباه رفته‌اند .

(۲) محمد ولی‌خان نصر السلطنه تا در حکومت استبداد کار کرده است او را به لقب اول که نصر السلطنه است می‌شناسیم از وقتی که داخل در خدمات ملی شده است او را به لقب سپه‌دار اعظم ذکر می‌کنیم .

(۳) گویا قیمت بلیطهای ماشین را امیر اعظم از خود داد .

بقعه سادقیه مملو و پر بود از مردم . ازدحام و جمعیت بحدی بود که خوف خطر و تلف شدن مردم می‌رفت ، درسه ساعت به ظهر روز جمعه در وسط صحن منبر گذارده جناب حاج شیخ محمد واعظ که از طرف آقایان ملتقب شده است به خلاق المعانی رفت بالای منبر و دستخط شاه را در حضور وجوه علماء و اعیان و اشراف و رجال دولت قرائت نمود . پس از او جناب آقا شیخ مهدی (سلطان المتکلمین) و سید اکبر شاه ( اشرف الواعظین ) رفتند بالای منبر و دستخط شاه را با مستدعیات آقایان قرائت نمودند . ضمناً اظهار تشکر از زحمات امیرخان سردار نمودند ، مردم با هم به فریاد بلند صدایشان به زنده باد پادشاه اسلام و زنده باد ملت ایران بلندگردید .

این مجلس و این روز اول مجلس و اول روزی بود که صدای زنده باد ملت ایران به آسمان رفت و تا به امروز اهل ایران جرئت نداشتند که علناً بگویند زنده باد ملت ایران . از وضع این مجلس برای امیر بهادر و نصر السلطنه و شمس‌الملک خوش نگذشت . چه احدی اسمی از آنها نبرد دعای اهل منبر مخصوص به شاه و علماء و امیرخان سردار بود و دیگر آن که این صدای زنده باد ملت ایران به گوش آنها تازه رسیده است و معنی قومیت و ملیت را ندانسته‌اند .

صورت دستخط شاه و مستدعیات آقایان از قرار تفصیل ذیل است :

صورت عریضه مهاجرین حضور شاه

به شرف عرض بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه می‌رساند : که این يك مشت دعاگویان از علماء و قاطبه سلسله جلیله علماء و کلیه اصناف رعیت از حضور مبارک بندگان اعلیحضرت شهریاری که پاسبان ملت و حامی شریعت است استدعا داریم که مقرر فرمایند مزیداً لطول العمر و رضاء الخاتم - النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین قانون معدلت اسلامی بر طبق مذهب شیعیه جعفریه در تمام اقطار و بلاد مملکت علیه ایران بین تمام اصناف من دون استثناء جاری شود که احدی خارج از آن قانون احکماً و حدوداً نباشد و موجب مباحثات و مفاخرت بندگان اعلیحضرت شهریاری بر تمام سلاطین وجه الارض باشد .

صورت عریضه اتابک به شاه

قربان خاکپای جواهر آسای بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایونت شوم بر خاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحانفاده پوشیده نیست ، که این غلام خانه‌زاد از بدو افتخار به جاروب کشی اقدس اعلی تاکنون چهل سال است همه وقت در هر مأموریت طالب ازدیاد دعاگوئی ذات عدیم‌المثال مبارک بوده و در هیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است . ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته‌اند و همه وقت به وظیفه

دعاگوئی خودشان مشغول بوده اند بطوری پیش آمد کار شده که اصل مقصود از میان رفته و حالا این غلام خانه زاد بیمقدار را در آستان اعلیٰ شفیع انگیخته اند که نظر توجهی از طرف قرین الشرف همایون درانجاح عرایض آنها معطوف و با امیدواری به مراحم شاهانه به دعاگوئی ذات بابرکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعاگوئی محض است این است که به عرض آستان مبارک می‌رساند و امیدوار است به شمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید .

#### صورت مقاصد آقایان

۱ - محض سلامت ذات اقدس مبارک ، قیمت تمبر را ، که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگوئی است ، گذشت فرمایند . اگرچه در اینجا ضرری به دولت متوجه است ولی این غلام بیمقدار ، در صورت قبول عرض ، آن را محض اجراء امر خیر و دعاگوئی علماء و امیدواری عامه از خود تقدیم می‌دارد که به دولت هم ضرری متوجه نشود و اسباب مزید دعاگوئی ذات اقدس نیز فراهم آید .

۲ - نظر به بی‌احترامی که نسبت به حاج میرزا محمد رضا شده ، چون از دعاگویان دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعاگوئی طبقه علماء اعلام گردد .

۳ - سیئات اعمال عسکر گاریچی ، متصدی راه عراق ، به عرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شدند . خود عسکر را هم مقرر فرمایند از دخالت به کار منفصل و از جانب دولت توجهی در تنبیه او بشود ، که حد خلاف کاری خود را بدانند و موجب امیدواری و دعاگوئی عامه رعایا گردد و در عرایض سایر آقایان عظام هم باید اراده مخصوص مبذول فرمایند که آنها هم مقرون به اجابت گردد .

۴ - برای رسیدگی به عرایض کلیه رعایا و مظلومین از جانب سنی الجوانب همایونی ترتیبی در امر عدالتخانه دولتی داده شود که رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً بعمل آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود .

#### دستخط شاه در جواب عین الدوله

جناب اشرف اتابك اعظم : عریضه شمارا ملاحظه نموده توسط شما راقبول فرمودیم . مسلم است علماء عظام دعاگوی دولت هستند . عرایض آنها که برای دعاگوئی ما باشد و صحیح باشد پذیرفته می‌شود . نسبت به آنها کمال التفات را داریم . همیشه دعاگو بوده اند شما هم التفات و مرحمت ما را به آنها بنمایید .  
ذی القعدة ۱۳۲۳ .

#### ایضا دستخط شاه به علماء اعلام

جنابان مستطابان شریعتمداران علماء عظام سلمهم الله تعالی . جنابان آقا-

میرزا مصطفی و آقامیرزا ابوالقاسم و آقامیرزا محسن و اعتمادالاسلام را که برای اظهار مطالب خودتان نزد جناب اشرف اتابک اعظم فرستاده بودید از شرح بیغامات شما مطلع شدیم. این مسئله را باید عموم علماء عظام بدانند که رأفت و معدلت ما همیشه با افراد رعیت شامل بوده خصوصاً نسبت به علماء اعلام که دعاگوی دولت و خیر خواه شخص سلطنت هستند کمال اعتقاد و التفات داشته، در مقاصد حقه آنها همیشه نهایت توجه کرده ایم. حالا هم که شرح اظهارات شما را جناب اشرف اتابک اعظم عرض کرد، در صدر عریضه او دستخطی صادر شده است که برای شما خواهند فرستاد. با کمال امیدواری به شهر آمده به اتفاق جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شوید که حسن ظن و کمال رأفت و عقیدت خودمان را مشافهه نیز به آن جنابان انحاء و اظهار کنیم و بانهایت آسودگی و امیدواری به دعای دولت و مزید تأییدات و توفیقات ما اشتغال ورزید. شهر ذی القعدة ثیلان نیل ۱۳۲۳.

ایضاً دستخط اعلیحضرت مظفرالدین شاه

جناب اشرف اتابک اعظم، چنان که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده ایم، ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی، برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصراحة مقرر می فرمائیم، برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است، باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچک از طبقات رعیت مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوری که در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداریهایی بی وجه قطعاً جداً ممنوع باشد. البته به همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را مرتب و بعرض برسانید، تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعاگویی ما است همه وقت مقبول خواهد بود. همین دستخط ما را هم به عموم ولایات ابلاغ کنید. شهر ذی القعدة ۱۳۲۳

بعد از قرائت دستخط شاه و مستدعیات آقایان؛ حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین و آقا سید اکبر شاه اشرف الواعظین در بالای منبر گفتند، همه علماء و آقایان طلاب منفق و هم قسم شدند بر این که عدالتخانه را از دولت خواهش و تشکیل دهند. شاه هم نهایت مرحمت را فرموده و دستخط تشکیل عدالتخانه صادر فرموده بعد از این ظلم و تعدی به احدی نمی شود. الان آقایان روانه شهر خواهند شد طلاب گفتند این دستخط شاه را باید سفراء تصدیق کنند و الا ما نمی گذاریم آقایان از اینجا حرکت نمایند. اختلاف بین آقایان و طلاب

واقع شد آقایان علماء در جواب طلاب گفتند که تاکنون در قول پادشاه خلاف نشده است و پادشاه به نوشته خود ولیعهد و صدراعظم را برمسند ولایتعهد و صدارت نشانیده است . اگر این دستخط اجراء نشود سایر دستخط ها راهم امضاء نخواهیم نمود . این سوء ظن درباره دولت که نقض قول و عدم اجراء دستخط باشد به هیچوجه پسندیده نیست و ما اگر بگوئیم سفراء دول دستخط شاه را امضاء و ضمانت نمایند ، هر آینه خلاف ادب و رسم است و در واقع توهین به پادشاه اسلام کرده ایم و دیگر آن که حقی به سفراء دادن بارفتن مملکت مصادف خواهد بود . بعضی از آقایان از قبیل آقاسید محمدرضا و غیره در خیال بودند که اگر آقایان امروز گول و فریب عین الدوله را بخورند ، هر آینه آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را با تیر یزنند . چه اطمینان عموم به این دونفر است و اگر امروز این دونفر با عین الدوله همراه شوند دیگر یأس کلی عموم را حاصل خواهد گردید . و در جواب آقایان مذکور داشتند ما نمی گوئیم سفراء امضاء دستخط شاه را بنویسند ، بلکه ما می گوئیم صدور دستخط شاه به توسط سفیر عثمانی باشد تا رسمیت حاصل نماید و دیگر صدراعظم نتواند عذری بیاورد . آقایان علماء به هر زبانی بود طلاب را ساکت نموده و قول دادند اگر دستخط شاه را اجراء نکنند باز مراجعت کنند به زاویه مقدسه . در این اثناء بین مردم شایع شد که با این زحمات حالا که آقایان می خواهند بادولت صلح کنند باینها در بین افتاده و مانع شده اند . قول آقایان و این شایعه طلاب را از میدان بیرون کرده خواهی نخواهی ساکت شده و آقایان عازم بر حرکت شدند .

آقایان خواستند سوار کالسکه نشوند ؛ امیر بهادر گفت اگر سوار کالسکه نشوید بی احترامی به شاه خواهد شد ، که کالسکه های سلطنتی خالی برگردند . به هر طور بود آقایان در کالسکه های سلطنتی نشسته و موکب علماء به طرف شهر حرکت نمود .

روز جمعه شانزدهم شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ که مطابق بود با ۱۳ ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی يك ساعت از ظهر گذشته آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و حاج شیخ مرتضی آشتیانی و صدراعظم طهرانی با امیر بهادر وزیر دربار در کالسکه شش اسبه سلطنتی نشسته ، سایر

مراجعت  
آقایان به  
دارالخلافه طهران

آقایان و طلاب در کالسکه های دولتی و درشکه های سلطنتی سوار شده ، آقاسید جمال افجه ای سوار قاطر شده و از درشکه و کالسکه امتناع نمود . یدکهای طلا و نقره و سوارهای نظامی در جلو آقایان با عزت و احترامی فوق العاده به طرف شهر حرکت کردند ، تادم دروازه به این حالت آمدند . دم دروازه طلاب و سادات عازم شدند که آقایان را از کالسکه پیاده کنند و سوار قاطر و الاغ شوند تا مردم به فیض دست بوسی نایل آیند ، آقایان هم برای آن که مردم به فیض برسند بی میل نبودند . لکن وزیر دربار گفت : الان سه ساعت به غروب است اعلیحضرت شاهنشاه در قصر دولتی و عمارت گلستان منتظر ملاقات آقایان است و اگر آقایان از کالسکه

پیاده شوند سه ساعت از شب گذشته وارد می‌شوند. مناسب این است که پیاده نشوند به همین حال وارد بر شاه شویم، پس از گفتن این کلام رو به طرف سوارهای کشیکخانه کرده فرمان نظامی داد. يك دفعه سوارها اطراف کالسکه را گرفته مردم را عقب کردند و کالسکه را وارد و از راه خیابان روانه شدند و در ارك دم‌باغ گلستان و تخت مرمر آقایان را پیاده کردند. آقایان وارد دربار شده، سایر آقایان و آقازاده‌ها هم از عقب رسیده در ارك ملحق به آقایان شدند. مردم و کسبه ریختند در ارك، فراشها درب باغ را بستند، آقایان قدری در اطاق اتابك نشسته پس از چند دقیقه باعین‌الدوله و مشیرالدوله رفتند حضور شاه. پس از ورود و تمارفات رسمیه شاه فرمود: من سابق، بر این اقدام و استدعای شما مایل بودم به افتتاح عدالتخانه و خودم در نیمه شعبان به نظام‌الملک گفتم که ترتیب عدالتخانه را بدهد. بعد از این شما هر کاری داشته باشید به خود من اظهار نمائید من حاضر از برای اجراء مقاصد شما. افتخار من به این است که دین جد شما را ترویج می‌کنم. آقایان اظهار تشکر نمودند. پس از آن اعلیحضرت گله فرمود از آقایان که چرا در مسئله خرابی عمارت بانك به خود من اظهار نکردید و چرا خودتان بدون اطلاع به دولت اقدام کردید؟ آقای طباطبائی در جواب شاه عرض کرد: مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو حاضرند که من کرا را به آنها گفتم و نوشتم جوابی که هر دو نوشته‌اند حاضر است. باری در این وقت جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی با پنجاه نفر سید وارد ارك شدند. بعد از آن آقامیرزا مصطفی آشتیانی باجمعی کثیر از طلاب و سادات وارد ارك شده مردم هم که دیدند درهای ارك را بستند و توقف آقایان بطول انجامید از خارج ارك صداهای خود را به صلوات بلند کرده هیاهو و غوغا بلند شد که شاه به گوش خود شنید و مضطرب شد.

آقایان از زحمات امیرخان سردار (امیراعظم) و کفایت او خدمت شاه اظهار تشکر نمودند. اعلیحضرت يك انگشتری بریلین از انگشت خود در آورده به امیرخان سردار خلعت و آقایان را اذن مراجعت داد.

این اول مجلسی بود که گفتگوی بین علماء و شاه به طریق مباحثه و رد و بدل بود. چه تا این زمان رسم این بود که هر چه پادشاه می‌گفت مخاطب و مستمع حق رد و جواب نداشت، جز سکوت تکلیف دیگری نبود. آن وقت صدراعظم و یا یکی از وزراء در مقام معذرت و شفاعت از طرف مخاطب شاه يك دو کلمه سخن می‌گفت لکن در این مجلس شاه آنچه می‌فرمود علماء در مقام جواب و رد مضایقه نمی‌کردند و نیز این اول مجلسی بود که شاه در مقام تکلم، لفظ (من) و (مرا) ادا کرد. سابق بر این لفظ (ما) و (مارا) می‌گفت (ما فرمودیم، ما اذن دادیم، ما چنین خواستیم) ولی امروز می‌فرمود: من توقع از شما نداشتم، من مروج دین جد شما می‌باشم، من در مقام مقاصد و مستدعیات شما حاضرم و نیز سابق بر این سلاطین ایران به سید و ملا، آخوند می‌گفتند، در این مجلس شاه می‌فرمود:



آقایان من از شما خواهش دارم .

بالجمله آقایان از حضور شاه ؛ برخاسته به خانه‌های خود مراجعت کردند . مردم اطراف آقایان را گرفته ، جمعی آقای طباطبائی را به خانه آورده ، جمعی آقای بهبهانی را به خانه‌اش رسانیده ، گروهی اطراف آقای صدرالعلماء را گرفته ، از درب خانه امام جمعه به منزل خودشان بردند .

در این روز اجزاء امام جمعه نهایت معقولیت را بخرج دادند . زیرا که از ورود مهاجرین اظهار مسرت و خوشحالی می نمودند و از گذشتن آقای صدرالعلماء از درب خانه ایشان با آن ابهت و جلال از مخالفت با آقایان نادم شده و در شب چراغانی دکاکین متعلق به ایشان را نیز چراغانی نمودند و از امروز امام جمعه همراه شد و از آقایان دیدن نمود و تا زمان بمباردمان مجلس امام جمعه با علماء همراه بود بهر جهت آقایان با نهایت جلال و احترام به منازل خویش رسیدند . آقا سید جمال افجه‌ای که سوار قاطر بود و در کالسکه سوار نشد ، با آقا سید جمال واعظ ، اول شب را با صدای صلوات و تکبیر مردم به خانه خویش رسیدند .

آقا سید جمال واعظ نخست در خانه آقا سید جمال افجه‌ای ورود نمود و اندکی در آنجا مکث کرد . متجاوز از سیصد نفر از مردم اجتماع کرده و او را سوار الاغ نموده به احترام تمام او را به خانه خودش که نزدیک سید نصرالدین بود رسانیدند . آقا سید جمال واعظ به نگارنده گفت: از این ورود دانستم بهتر و بزرگتر ریاسات ، حجة الاسلامی است و من باید در این رشته کار کنم تا خود را به مقام اجتهاد برسانم . این بود که بعد از این بنای درس خواندن را گذارد و نزد یکی از اساتید شروع به خواندن رسائل و فقه کرد و در اخفاء آن نهایت سعی را داشت . بعضی اوقات که شبها نزد او می رفتم اشکالات رسائل را از بنده نگارنده می پرسید و به طریق مباحثه و ایراد مطالب فقه و اصول را از نگارنده اقتباس می نمود . نگارنده اگر چه مضایقه نداشتم ولیکن بطور افاده حل مشکل او را می نمودم . مجملاً معین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود در ورود آقایان نهایت سعی و کوشش را نمود و در چراغان بازار آنچه در قوه داشت ظاهر نمود .

اعتصام السلطنه پسر میر الممالک و اشخاصی که هواخواه امین السلطان بودند نیز خدمات خود را به آقایان ظاهر می ساختند .

روز شنبه هفدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۲۳ مطابق با ۱۳ ژانویه ماه فرانسه سال ۱۹۰۶ میلادی و یکم شهریور ماه قدیم و ۳۱ کانون الاول و ۲۹ دی ماه جلالی مردم طهران استشمام رایحه طیبه مقدسه حریت را نموده و بنای دیدن از آقایان را گذاردند . فوج فوج ، دسته دسته ، به دیدن آقایان می آمدند . شعرا قصاید خود را می خواندند ، شب یکشنبه چراغان باشکوهی در طهران بود . آقایان چند روزی گرفتار دید و باز دید بودند . شاهدان عین الدوله

دیدن از آقایان کرد. لیکن در منزل آقایان غلیان و چائی از خودش صرف می نمود. یعنی آبدار و قهوه جی همراه خود آورده بود. از جای خودش و قند خودش چای آشامید. دیگر از ترس آن که شاید او را مسموم کنند و یا آن که برای شاهزادگی خود این کار را اضافه بر سدور سابق کرد. معلوم نبود بهر جهت علاءالدوله را از حکومت طهران معزول و شاهزاده نیرالدوله را بجایش منصوب نمود.

عمده و مهم ترین کارهای غیر قانونی علاءالدوله در حکومت طهران از این قرار است: اول چوب زدن تجار که سابقاً ذکر شد، دوم عصا زدن بدست خودش به آقا سید حسن صاحب الزمانی در روزی که نمایندگان آقایان را در خانه عین الدوله نگاه داشته بود،

### فهرست کارهای غیر قانونی علاءالدوله در حکومت طهران

یعنی دو روز قبل از ورود آقایان به شهر. سوم بی احترامی به مدبر الممالک مدیر روزنامه تمدن که چرا در وقتی که کالسکه عین الدوله از خیابان عبور کرد سنگ به کالسکه خورد و بی احترامی به کالسکه صدراعظم شد؟ مدبر الممالک جواب داد سنگ خوردن به کالسکه چه ربطی به من دارد؟ در جواب گفت: کالسکه مقابل منزل شما که رسیده بود سنگ به او زده شد. مدبر الممالک گفت پس تقصیر بر صاحب خانه و آن که بالا خانه را در خیابان بنا کرده است. علاءالدوله بغضب رفت که این آخوند جوان با من سؤال و جواب می کند آنها بچهها سزای این آخوند را بدهید. بیچاره مدبر الممالک که در آن وقت مدیر الشریعه بود به تقصیر آن که زبان آوری کرد نزد حاکم، شلاق مفصلی نوش جان کرد. لیکن بعدها ملنفت شد که تقصیر از زبانش نبود بلکه از عمامه او بود، چه سنگ زدن به کالسکه صدر اعظم در آن وقت جز از اهل عمایم دیگر در قوه احدی نبود. (به این جهت مدیر الشریعه معمم مدبر الممالک مکلا شد و امروز صاحب يك روزنامه بزرگی است و در این انقلاب مشروطیت صدمات و لطمات بسیار به او وارد آمد و در زمان محمد علی شاه بطور مخفی مسافرت به خارجه کرد و اگر گرفتار شده بود حتماً مثل ملك المتکلمین مقول می شد، خدماتش به مشروطیت بعد از این خواهد آمد.) لیکن علاءالدوله از جهت تدین و ناموس و عفت خواهی و نگرفتن رشوه از اقران و امثالش بهتر است. هر جا که حکومت کرد آنجا را بخوبی منظم داشت، اگر سفاک بود رشوه خور نبود، اگر ظلم می کرد ملاحظه از فقرا می نمود، از فاسق و فاجر و قمار متنفر بود. در حکومتش اول کاری که می کرد فاحشه خانه ها را می بست، از مشروطیت همراهی کرد، اگر چشم از اعمال حکومت طهرانش ببوشیم او را از مؤسین مشروطه می دانیم. زحماتش را در مشروطیت در تاریخ نوشتیم و انشاء الله خواهد آمد. بهر جهت علاءالدوله به مراتب شنی از نیرالدوله بهتر بود. مردم بلکه آقایان از حکومت علاءالدوله بهتر راضی بودند تا حکومت نیرالدوله. در واقع عین الدوله انتقامی کشید از آقایان که حکومت را از علاءالدوله گرفت و به شاهزاده نیرالدوله داد. از رباعی که در زمان

حکومتش دریافت مستفاد می‌شود تنفر از او چنانکه شاعر در مقام خطاب به مظفرالدین شاه گوید :

نیرالدوله و حکومت ری !

خبروا خبط کردنت تا کی

به وبه به عجب عجب هی‌هی!

یک نناپور او زیادش بود

شاهزاده نیرالدوله حاکم جدید با آن‌که با آقای طباطبائی معاهد و هم قسم بود و به قرآن مجید قسم یاد کرده بود که در خیال مقدس آقای طباطبائی همراهی کند، ذره‌ای از ظلم و مخالفت قسم کوتاهی نکرد و اگر سوگند خورده بود که مخالفت نماید با آقایان و مانع باشد از مقصود مقدس آنها هر آینه می‌تویشم خلاف سوگندش نکرد . لیکن چون قسم بر معاونت و همراهی یاد کرده بود می‌نویسم خلاف کرد و خیلی هم خلاف کرد ، چنانچه خواهد آمد .

شاهزاده ظفرالسلطنه حاکم کرمان هم وارد تهران شد و آقایان عازم بودند که از او عقبه کنند ، بلکه در بین طلاب مذاکره بود که باید او را بیاورند در محضر آقایان و سیاست کنند . بعنوان مأموریت تبریز و حکومت ارومیه از طهران خارج شد . فقط هزار تومانی فدیّه داد به بعضی آقا زاده ها و به سلامتی در گذشت . لیکن خواست خدمت آقای طباطبائی برسد و از عمل زشت خود توبه و استغفار کند . آقای طباطبائی او را راه نداد تا آن که جناب آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی را شفیع نمود به این طور که آقای طباطبائی در خانه جناب معظّم له بود که ظفرالسلطنه وارد شد . جنابش او را خدمت پدر خود آورد و عذر کارهای خود را خواست و اعتراف به تقصیر خود کرد . بعضی را هم بکلی منکر شد که بدون اطلاع و اجازه من اعدل‌الدوله و برادرش این بی‌احترامی را به حاج میرزا محمد رضای کرمانی وارد آورده‌اند . بالاخره از طهران خارج شد، در ارومیه هم نتوانست حکومت کند، در آذربایجان هم زیست نتوانست ، چه تبریز او را راه ندادند مدتی در دهات سیر می‌کرد .

عین‌الدوله چند تلگراف متوالی به جناب حاج میرزا محمد رضا کرمانی مخابره نمود که عما قریب فرما فرما وارد کرمان می‌شود . شمارا مجللا به کرمان عودت خواهد داد و تجلیلات شمارا از طهران فراهم می‌آوریم . دیگر از اجراء دستخط شاه و مستدعیات آقایان حرفی نبود و به مسامحه و ماطله امروز را به فردا می‌گذرانیدند .

روزنامه ادب راهم توقیف کردند برای آن‌که نویسنده آن از حدود خویش تجاوز نموده مقالاتی را می‌نویسد که مشتمل بر الفاظ منفور سلطنت است از قبیل: مشروطه و جمهوری و آزادی و مساوات و برابری . انجمن مخفی هم این ایام شعباتش متعدد است . طلاب و اهل علم و شاگردان مدارس از جهت بیداری مردم و شبنامه نوشتن و چرا روزنامه ادب توقیف شده است سعی خودشان را می‌نمایند . یک روز هم بنده نگارنده از طرف آقای طباطبائی برای ملاقات اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات رفتم ، پس از ملاقات مذاکره از توقیف

روزنامه ادب بمیان آمد. جواب داد: تقصیر از من نیست بر حسب حکم اتابک روزنامه را توقیف کردند.

عین الدوله در خیال تبعید و نفی آقا سید جمال واعظ افتاد. برای این که این سید جلیل و واعظ نبیل مردم را بخوبی بیدار و آنها را به حقوق خود آگاه می نماید، تبعید آقا سید جمال اگرچه کار سهل و آسانی نیست لکن مقدماتی که عین الدوله تمهید نموده و اشخاصی را دیده که اگر تلف کردن این سید راهم می خواست هر آینه به مقصود خود می رسید. لکن چیزی که مانع ائتلاف او گردید همانا مسلمانی و تدین اعلیحضرت مظفرالدین شاه است.

بعدها مراجعت حجج اسلامیه و طلاب، از زاویه مقدمه به طهران، تبرید سید جمال واعظ و مسافرت او به بلده طیبیه قم

هریک از آقایان در منزل خود مشغول پذیرائی مردم بودند، جز آقا سید جمال واعظ که عین الدوله می گفت شاه از همه کس و همه چیز اغماض و عفو فرموده است، مگر از سید جمال، علیهذا شب اول ورود آقای طباطبائی پیغام داد به سید که شب را بیائید منزل من بخواید و در خانه خود نمانید. سید شب را در خانه خود نماند و رفت در خانه آقای طباطبائی. صبح آن شب امیرخان سردار آمد خدمت آقای طباطبائی و به آقا سید جمال گفت هر چه و هر قدر به اتابک التماس و از او استدعا کردم که شمارا عفو کند قبول نکرد. عجالتاً چند روزی از انتظار مخفی باشید و با کسی مرادوه نکنید تا این عموی لجوج و مستبد را از صرافت شما بیندازم و من تا اندازه ای که ممکن است باشما و مقصد شما همراه می باشم. آقا سید جمال قبول کرد و چندی از خانه خود خارج نشد. در این اثناء علاءالدوله از حکومت طهران معزول و نیرالدوله حاکم گردید. اول خدمتی که به عین الدوله کرد این بود که نوشت به جناب آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی که بهترین است آقا سید جمال مشرف شود به ارض اقدس و مشهد مقدس به عنوان زیارت. مخارج سفر ایشان را هم خودم منحل می شوم (الی آخره). آقای حاج شیخ مرتضی آن کاغذ را فرستاد برای آقا سید جمال در مجلس حاج شیخ مرتضی عده ای از طلاب علوم حاضر بودند، از مضمون کاغذ مطلع شده خبر به سایر طلاب رسید. حضرات طلاب در خانه آقای بهبهانی اجتماع نموده و گفتند که ما هرگز نمی گذاریم آقا سید جمال را تبعید کنند. امروز که سید را تبعید کردند فردا شما را تبعید خواهند نمود. آقای بهبهانی به ملاحظه این که حالا تازه با دولت مصالحه شده است می خواست طوری رفتار نماید، که باعث کدورت و نقار دربارها نشود، لذا حضرات طلاب را هر قسم بود ساکت فرمود. يك شب آقا شیخ مهدی سلطان المتکلمین را فرستاد نزد عین الدوله، که شاید بتواند او را از این خیال منصرف نماید، با این که صدراعظم درد پایش را بهانه کرده و کسی را به خود راه نمی داد، لیکن حاج شیخ مهدی براو وارد شده پیغام آقای بهبهانی را رسانید و ضمناً هم از فرمایشات مدبرانه و نصایح عاقلانه فروگذار نکرد. عین الدوله گفت: محال است این

خواهش آقا را قبول کنم. البته باید سید جمال دهه عاشوراء را در طهران نباشد چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهد گردید. بالاخره عین الدوله صریحاً قسم خورد که اگر سید جمال خودش نرود او را می کشم. اما اگر بخوبی خودش رفت قول می دهم که بعد از عاشوراء او را معاودت بدهم و شخص اعلیحضرت همایونی هزار تومان مرحمت می کند. برای جبران ضرر آقا سید جمال. سلطان المتکلمین مراجعت نمود و جواب را خدمت آقا به بهیانی عرض کرد. جنابش سید جمال را احضار نمود و فرمود: من میل دارم برای اتمام حجت شما یک سفری ولو مختصراً هم باشد به بلده قم بروید و به شما قول می دهم که بعد از عاشوراء مراجعت کنید. آقا سید جمال گفت: مقصود همه ما از علماء اعلام و طلاب و وعاظ و تجار فقط این است که شاه مجلس شورا بدهد. اگر من بدانم مجلس دادن موقوف و منوط به کشته شدن من است با کمال رضا و رغبت و میل برای کشته شدن حاضر می شوم. آقا به بهیانی فرمود: این لفظ هنوز زود است و به زبان نیاورید فقط به همان لفظ عدالته خانه اکتفاء کنید تا زمانش برسد. باری دو سه روز بعد از این مقدمه جناب آقا میرزا محسن و جناب سلطان المتکلمین رفتند منزل آقا سید جمال، در حالتی که آقا سید محمد رضا شیرازی و آقا سید حسین بروجردی (مدیر الاسلام) و آقا شیخ علی بروجردی و آقا شیخ محمد بروجردی و آقا میرزا علی قمی و جمعی دیگر از طلاب نزد سید جمال بودند. جناب آقا میرزا محسن فرمود: خدا می داند آقای حجة الاسلام آنچه در قوه داشت سعی کرد که شما نروید ولی قبول نشد. آقا سید جمال گفت: من در چند شب قبل که خدمت حضرت آقا رسیدم عرض کردم اگر صلاح این ملت نجیب ایران به کشته شدن من باشد من حاضر خود و اولاد را فدای این مقصود مقدس نمایم، سفر کردن و مهاجرت به قم که نهایت آمال من است. سلطان المتکلمین هزار تومان بلیت بانک (اسکناس) از جیب خود بیرون آورده تسلیم سید نمود و گفت: قبض رسید بنویسید. سید مبلغ را دریافت نمود و قبض الواصل داد. حضرات حاضرین دیدند سید قدری سکوت نمود، بعد از چند دقیقه گفت: نوشته رسید را غلط نوشته ام آن را بدهید عوض کنم، نوشته را گرفته و پاره کرد و مجدداً به این مضمون نوشت:

اگرچه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام خلدالله ملکه واقع شوم ولی در این موقع مسافرت چون که فقط غرض امتثال امر سلطان اسلام و تشیید شرع مقدس است از قبول این وجه ابا و امتناع دارم.

حرره الاحقر جمال الدین الواظع الموسوی .

حاضرین تعجب کردند از کار سید، که در این موقع مسافرت و تنگدستی و قرض داشتن از قبول این مبلغ گزاف امتناع نمود. لیکن این کار سید و رد او پول را، کاری بسیار صحیح بود، چه هم شرف و بزرگواری او را ثابت می کند و هم جان او را نگاهداشت. اعلیحضرت مظفرالدین شاه از این حالت سید و سفر کردنش بی اندازه متأثر و متغیر شده

بود و به عین الدوله فرموده بود: با سادات طرف شدن عاقبتی وخیم دارد. باری آقا سید جمال مصمم بر عزیمت سفر گردید و حسب الامر کاغذی نوشت به عموم طلاب که مسافرت من از روی کمال میل و رغبت است، اکراه و اجبار در کار نیست. فوراً از شیخ حسن دلال که همسایه آقا و مرد شایسته‌ای است هفتاد تومان به عنوان قرض گرفته و شیخ حسن مزبور یک کالسکه برایش اجاره کرد تا قم. طلاب خیر شدند، اجتماع نمودند، فریادها بلند کردند، که الان می‌رویم بازار و مدارس را تعطیل می‌کنیم. سید به استادی و تدبیر فرمود: عجاله امروز را صبر می‌کنم و سفر را به تأخیر می‌اندازم تا پس فردا شاید راه علاج و چاره بجویم. بهر طور بود طلاب را ساکت و متفرق نمود کالسکه را هم با پسر و نوکرش فرستاد خارج دروازه، دو ساعت به غروب مانده درحالتی که عیالش مشغول وضع حمل بود و همان وقت پسری زائید که به مناسبت نامش را سیدرضا گذاردند یعنی راضیم به رضای خدا. باری سید به اتفاق سلطان المتکلمین رفت بیرون دروازه (فخرج منها خائفاً یترقب) و با سلطان وداع نموده با پسرش میرزا محمد علی و نوکرش مهدی مهدی سوار کالسکه شده و به طرف قم روانه شدند.

روز دوشنبه بیست و ششم ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۳ آقا سید جمال با این حالت روانه قم شد، دو شب در راه بود، روز چهارشنبه (۲۸) وارد قم شد، علماء قم نهایت احترام و پذیرائی را درباره او بجا آوردند. خصوصاً جناب آقا سید عبدالله مجتهد قمی، که بیش از دیگران با سید همراه بود. از طرف نیرالدوله حاکم طهران هم تلگرافی درتوصیه و احترام سید به اعتضادالدوله حاکم قم مخابره شد. آقا سید جمال در ایام عاشوراء جائی منبر نرفت و هر کس هم از او دعوت نمود قبول نکرد و با احدی مراوده نداشت، مگر با آقا میرزا محمدخان لسان‌الممالک رئیس تلگرافخانه قم، که مشارالیه نسبت به سید همراه بود. آن هم برای توصیه و سفارشی بود، که سرآ از طرف انجمن مخفی به مشارالیه شده بود. از معاونت مالی و غیره درباره سید دریغ فرمود. (لسان‌الممالک در مهاجرت کبری خدمات عمده به مشروطه نمود که در جلد سوم خواهد آمد).

روز دوشنبه نهم محرم، سه تلگراف از طرف آقای بهبهانی و **بازگشت سید جمال**  
عین‌الدوله صدراعظم و نیرالدوله حاکم طهران به سید جمال مخابره **واعظ به طهران**  
شد و اذن معاونت به طهران را داده بودند. دو روز دیگر هم سید

درقم مانده یک روز هم برحسب خواهش لسان‌الممالک منبر رفت و موعظه نمود.

غروب روز جمعه سیزدهم، سید جمال‌الدین وارد زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم گردید. طلاب و تجار در خیال بودند که سید را با احترام وارد شهر طهران نمایند، لکن بعضی از آقایان صلاح ندیدند.

صبح روز شنبه چهاردهم، جناب آقا میرزا محسن برادر آقای صدرالعلماء و جناب

آقا میرزا محمد صادق طباطبائی و يك دونفر از تجار سيد جمال الدين را وارد به شهر نمودند. در همان روز پس از دیدن آقای طباطبائی و آقای بهبهانی، به همراهی حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین رفتند نزد عین الدوله و در آن مجلس به شاهزاده عین الدوله گفت: من معرفی خود را به شما می‌کنم. من طرفدار و پارتی احدی نیستم و کسی را حمایت نمی‌کنم فقط غرض من تبدیل سلطنت کنونی است به سلطنت قانونی اسلامی، به عبارت آخری مقصود من خدمت به دولت و ملت است، منظور من قوام و استحکام دولت است و تا قوه دارم در این کار مجاهده خواهم کرد و امیدوارم هیچ چیز مانع از این مقصود من نخواهد بود. عین الدوله هم آنچه قوه داشت در تخویف سید کوتاهی ننمود. باری مبلغ هزار تومان که تا امروز نزد سلطان المتکلمین بود به سید جمال داده شد. سید هم دیگر مجذوری نداشت قبول نمود و بر احترامات سید افزوده گردید و در بالای منبر صریحاً مطالبه قانون و تشکیل عدالتخانه و اجراء دستخط شاه را می‌نمود و مردم را بهیجان می‌آورد.

در اواسط محرم کاغذی از عتبات عالیات رسید، که آقا علی اکبر بروجردی از طهران به آقایان نجف نوشته است که: اشخاصی که رفته‌اند به زاویه مقدسه و مطالبه عدالتخانه می‌نمایند، معدودی از طلاب می‌باشند ربطی به حجج اسلامیه طهران ندارند. حجج اسلامیه طهران اصلاً و ابداً از شهر طهران خارج نشده و با عین الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر می‌باشند و یقین دارند اگر عدالت در ایران جاری شود درب خانه‌های آقایان بسته خواهد شد. علی‌المذکور عین آن مکتوب را فرستادند خدمت آقای طباطبائی که فحص فرمایند آقا علی اکبر بروجردی کیست و مقصودش چیست؟ این بود که در شب ۱۷ محرم ۱۳۲۴ شریف‌الواغظین قمی در تکیه درخونگاه، که مجلس روضه و بانی مجلس آقای طباطبائی بود در حضور آقایان در بالای منبر گفت: که اسلام غریب است و پس از مدتی که علماء اعلام طهران دامن همت و فتوت بکمر زده و عازم شده‌اند که اسلام را یاری نمایند و متحمل صدمات شده‌اند که بلکه مسلمین از عدالت بهره‌مند شوند. يك نفر از اهالی بروجرده که سالها در این پایتخت از لباس اسلام و از ملت نان خورده چنین و چنان نوشته است. و ا دیناه، و اسلامه، باری چون برادر حاج علی- اکبر که آقا عماد باشد در این مجلس حاضر بود و از اشخاص صحیح و درست بود لذا شریف‌الواغظین به ملاحظه احترام این برادر گفت این مکتوب ظاهراً از شخص مسلمان نبوده و شاید عبدالحمود یهودی این کاغذ را برای تضحیح يك شخص مسلمان و یا غرضی دیگر نوشته است. به هر جهت هیجان و حرارت فوق‌العاده در مردم و عامه اهالی پدید آمده است و جداً از حجج اسلامیه مطالبه اجراء دستخط و انعقاد عدالتخانه را می‌نمایند.

این ایام آقایان علماء کارشان رو به ترقی و در نهایت احترام و اعتبار در امور سیاسی و دولتی مداخله می‌کنند. زمانی که آقایان در زاویه مقدسه متحصن بودند و از رجال